

استاد علیدوست، خارج اصول، تعارض ادله/الجمع مهما امکن - آدرس سایت: a-alidoost

برگه درس

صفحه 1600 و 1601

مبحث ششم: حکم متعارض ها

فهرست مسائل

مبحث ششم اصلی ترین و وسیع ترین مباحث مربوط به تعارض ادله است.

در این مبحث باید از چگونگی رفتار با متعارض ها - در تعارض مستوعب و غیر مستوعب - اقتضای اصل و اخبار - در دو فرض تکافؤ و عدم آن - صحبت کرد.

گفتگو از اخبار، اقسام آن، اقسام مرجحات - در دو فرض انگاره قبول تعدی از مرجحات منصوص و عدم آن - از دیگر بحث های این ابرمبحث است.

لزوم یا عدم لزوم فحص از مرجح، مفهوم شناسی ترجیح، ترتیب مرجحات و گفتگوی ویژه از برخی مرجحات مثل مخالفت با عامه و گفتگو از نهاد تقیه، از فروع این مبحث است. بررسی وضعیت تعارض در دلالت وضعیه و حکمی نیز یکی از هدف ها در این بخش است. ...

اقتضای اصل

منظور از اصل، اقتضای قاعده بدون توجه به اخبار وارده است. در این باره آرا و تعابیر ذیل به منصفه ظهور رسیده است.

تتبع

محقق خراسانی نظر خود را به قرار ذیل (با تلخیص) بیان کرده است: «التعارض¹ و ان كان لا یوجب الا سقوط احد المتعارضین عن الحجیة؛ حیث لا یوجب الا العلم بکذب احدهما فلا یكون مانع عن حجیة الاخر الا انه حیث كان بلا تعیین و لاعنوان واقعا؛ لم یکن واحد منهما بحجة»².

وی سپس می فرماید: «هذا بناء على حجة الامارات من باب الطریقیة - كما هو كذلك - و اما بناء على حجیةها من باب السببیة³ فکذلك لو كان الحجة هو خصوص ما لم یعلم کذبه⁴ بان لا یكون المقتضى للسببیة فیها الا فیہ و اما لو كان المقتضى للحجیة فی کل واحد من المتعارضین لكان التعارض بینهما من تزامم الواجبین او لزوم المتناقضین»⁵;

(جلسه بیست و پنجم)

لا فی ما اذا كان مؤدی احدهما حکما غیر الزامی فانه حیث لا یزاحم الاخر؛ ضرورة عدم صلاحیة ما لا اقتضاء فیہ ان یزاحم به ما فیہ الاقتضاء؛ الا ان یقال: بان قضیة اعتبار دلیل الغیر [غیر] الالزامی ان یكون عن اقتضاء فیزاحم به ما یقتضى الالزامی و یحکم فعلا بغیر الالزامی لكفاية عدم تمامیة علة الالزامی فی الحکم بغیره»⁶.

جمع بندی از کلام محقق خراسانی

از مجموع کلام ایشان استفاده می شود که اصل اولی در تعارض ادله بنا بر طریقیة و یک فرض از سببیت سقوط یکی از متعارضین از حجیة است، لکن به دلیل عدم تعیین، همه اطراف از حجیة می افتد و بنا بر فرض دوم در سببیت، سقوطی در کار نیست، بلکه مطلقا قانون تزامم (مبنی بر لزوم اخذ به اهم و تخیر بنا بر نبود اهم) پیاده می شود. البته در فرض دوران امر بین حکم الزامی و غیر الزامی دو دیدگاه قابل طرح است:

1. گفته شود: غیرالزامی مزاحم الزامی نیست «ضرورة عدم صلاحیة ما لا اقتضاء فیہ ان یزاحم به ما فیہ الاقتضاء»؛

2. گفته شود: از آن جا که حکم غیرالزامی مستند به دلیلی معتبر است در حدی که حکم الزامی نیز به دلیل مستند است؛ قهراً مزاحمت بین دو پدیده‌ای است که هر دو اقتضا دارد و - بالطبع - قصه تراحم بر می‌گردد و به دلیل «کفایت عدم تمامیت علت الزامی در حکم به غیر الزامی» جانب غیرالزام، مقدم می‌شود.

توضیح بیشتر بند اخیر کلام محقق خراسانی

قسمت اخیر کلام محقق خراسانی می‌تواند به شکلی که محقق حکیم توضیح داده، بیان شود؛ بدین قرار: «یَدْعَى ان الإباحة و ان كانت من الاحكام غير الاقتضائية في نفسها الا ان مقتضى القول بالسببية ان تكون اقتضائية؛ لان مقتضى السببية ان يكون قيام الامارة على حكم موجبا لثبوت مقتضى الحكم؛ فاذا قامت الامارة على اباحة شيء كان قيامها موجبا للإباحة فتكون الإباحة اقتضائية فتصلح لمزاحمة الوجوب...»⁷.

(اتمام جلسه)

لکن فارغ از مورد سخن، می‌توان کلام محقق خراسانی را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرد و گفت: در تعارض حکم الزامی و غیر الزامی گاه نگاه به این دو حکم - به عنوان دو برآیند از دو دلیل - می‌شود، واضح است که در این فرض اگر یک طرف حکم الزامی و طرف دیگر حکم غیر الزامی (حتی مستحب و مکروه) باشد، حکم الزامی مقدم است. لکن گاه نگاه به اطلاق دلیل این دو حکم می‌شود در این جاست که قصه تعارض پیش می‌آید و باید ملاکات تعارض دیده و اعمال شود. چنان که گاه نگاه به ملاکات دو حکم می‌شود، در این جا هم گاه ملاک غیر الزامی موجب شکسته شدن ملاک حکم الزامی می‌شود و برای آن مزاحمت ایجاد می‌کند. با این توضیح خدشه بر برخی سخنان چون کلام شیخ انصاری معلوم می‌شود، آن جا که در رد سخن مستدل به عدم ثبوت حرمت غنا در قرائت قرآن فرموده است:

« ان ادله المستحبات لا تقاوم ادلة المحرمات... و السرّ في ذلك ان دليل الاستحباب انما يدل على كون الفعل لو خلى و طبعه خاليا عما يوجب لزوم احد طرفيه فلا ينافي ذلك طرفاً عنوان من الخارج يوجب لزوم فعله او تركه...»⁸.

1. در متکافئین و غیر آن.

2. کفایة الاصول، ج2، صص 385 - 382.

3. بمعنی کون قیام الامارة سببا لحدوث مصلحة او مفسدة فی المتعلق موجبة لجعل الحكم الشرعی علی طبقها.

4. ولو به علم اجمالی.

5. در مثل وجوب و حرمت.

6. همان، صص 387-385.

7. حقائق الاصول، ج2، ص 561.

8. المكاسب، ص 39.

مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتگوی ما رسید به متنی از کفایه. در این متن جناب آقای آخوند می‌خواهد بگوید اصل اولی در تعارض چیست. فرمود بنابر طریقت اصل اولی سقوط است چون دوتا طریق بود حالا معلوم شده یکی از این طریق‌ها خلاف است و معلوم هم نیست که کدام خلاف است گرچه یکی از این‌ها ساقط می‌شود اما در عمل گویا هر دو ساقط است چون لا علی التبعین است. بنابر سببیت گفت باید ببینیم آن کسی که قائل به سببیت است چه می‌گوید. اگر می‌گوید امارات تا لم یعلم کذب سببیت دارد برای ایجاد مصلحت در مؤدایش یعنی ولو اماره خلاف باشد تا زمانی که لم یعلم کذب تولید مصلحت می‌کند اگر این باشد در این جا

علم کذب پس این هم حکم طریقی را پیدا می کند و اصل می شود سقوط اما اگر گفتند اماره وقتی یک جا قائم می شود سببیت دارد برای تولید مصلحت در تبعیت از مؤدایش یعنی اگر گفته می شود نماز جمعه واجب، نماز جمعه حرام و ... همه ی این ها مصلحت پیدا می کند اگر این طور باشد می شود از باب تزاحم و در تزاحم نمی گویند سقوط و اصلا دو دلیل تکاذب ندارند و این مکلف است که نمی تواند جمع کند لذا این جا هم از باب تزاحم می شود و دیگر قواعد تعارض را پیاده نمی کنیم بلکه قواعد تزاحم را پیاده می کنیم یعنی اگر اهم و مهم بود اهم مقدم می شود و الا مخیر هستیم. بعد آقای آخوند یک قیدی زد و گفت این به شرطی است که دو طرف الزامی باشد مثل واجب و واجب یا واجب و حرام یا حرام و ولی اگر یکی الزامی بود و دیگری غیر الزامی در این جا غیر الزام را کنار می گذاریم و می رویم سراغ الزام بعد می گوید الا ان یقال ... این دو سه خط قبول و ردش خیلی تأثیر دارد، این عبارت آخوند را با هم می خوانیم چون خیلی مهم و مؤثر است.

«هذا (این که بگوییم اصل سقوط است) بناء على حجیة الامارات من باب الطریقیة كما هو كذلك (یعنی امارات ایجاد مصلحت نمی کنند و اگر خلاف باشند فقط عذر است و هیچ گونه مصلحتی ایجاد نمی کند. بر همین اساس ایشان حکم ظاهری را قبول ندارد و می گوید اگر اماره به واقع رسید می شود منجز واقع و اگر هم به واقع نرسید می شود عذر و معذر و دیگر حکم ظاهری نداریم) اما بناء على حجیتها من باب السببیه (شارع مقدس به این مصلحت می دهد و می گوید اگر متابعت کنی مصلحت دارد. ایشان می فرماید این سببیت دو نوع است. اگر بگوییم حجت خصوص ما لم یعلم کذب است یعنی اماره ای که مبتلی به معارض نشده است سببیت برای مصلحت دارد نه اماره ای که مبتلی به معارض شده است و علم کذب اجمالا در این جا علم کذب اجمالا پس می شود مثل طریقیة و اصل سقوط است اما شق دوم سببیت که می گوید امارات سبب برای تولید مصلحت هستند ولو یقین کنیم که یکی از آن ها دروغ هستند ولی چون نمی دانیم کدام دروغ هستند و هر دو هم معتبر هستند و شرائط حجیت را دارند) اما لو كان المقتضى للحجیة فی کل واحد من المتعارضین لكان التعارض بینهما من تزاحم الواجبین (ولذا نمی رویم سراغ عدل و ... بلکه به سراغ قواعد باب تزاحم می رویم) او لزوم المتناقضین (اگر یکی واجب و دیگری حرام باشد) البته این ها نه در صورتی که مؤدای یکی از دو روایت حکم غیر الزامی باشد بلکه در جایی که هر دو الزامی باشد اما اگر یکی غیر الزامی بود و یکی الزامی مثلا یک سری ادله می گویند غنا حرام است از آن طرف هم روایاتی را فرض کنید که معتبر است و می گوید عزاداری یا قرائت قرآن مستحب است با صوت حسن و این ها با هم تعارض می کنند در صورتی که با هم جمع شوند و یک کسی با غنا برای امام حسین می خواند یا قرآن می خواند. هر دو اطلاق دارند و در مجمع تعارض می کنند منتهی یکی الزامی است و دیگری غیر الزامی. در این جا نمی گوییم از باب تزاحم بلکه حکم الزامی را بر غیر الزامی مقدم می کنیم. این مطلب خیلی مثال دارد. فانه (غیر الزامی) حیث لا یزاحم الاخر ضرورة عدم صلاحیة ما لا اقتضاء فیہ ان یزاحم به ما فیہ الاقتضاء» یک مثالی که شیخ انصاری می زند این است که شخصی بخواهد دل کسی را شاد کند با معصیت. این حرف را اگر زدیم بسیاری از اقدامات دولت ها اقداماتی است که بهتر است مثلا شهرداری می خواهد خیابان بکشد به این خاطر که شهر قشنگ تر می شود، مردم زودتر به محل کارشان می رسند و ... که همه ی آن ها مسائل ضروری نیست ولی از آن طرف می خواهد خانه هایی را بگیرد که صاحبانشان راضی نیستند. خیلی از آقایان وقتی که شهرداری ها خیابان می کشیدند از آن خیابان ها تردد نمی کردند و می گفتند این خیابان ها را شهرداری از صاحبانشان به زور گرفته و آن ها راضی نبوده اند لذا غصب است. بله گاهی دولت می خواهد راهی را بکشد که ضروری است مثلا راهی باید بکشد که اسلحه به رزمندگان برساند اما فرض ما اقداماتی است که حاکمیت انجام می دهد و به مرز ضرورت نمی رسد و اصطلاحا به آن ها مصالح حاجی گفته می شود. مصالح را سه قسمت می کنند: مصالح ضروری، مصالح حاجی و مصالح تحسینی تکمیلی. اگر آن حرف را قبول کنیم تمام این ها مشکل پیدا می کند و حاکمیت نمی تواند چنین کارهایی را انجام دهد.

این مطلب در مسائل شخصی هم کاربرد دارد مثلا شخصی بچه دار نمی شود و نمی توان گفت که بچه دار شدن برایش ضروری است ولی زندگی اشان خیلی سرد و بی روح است و با مشکل مواجه شده اند و از آن طرف اگر بخواهند بچه دار شوند باید تلقیح مصنوعی انجام دهند که لازمه اش حد اقل دیدن و لمس شرمگاه است و اگر بخواهند تلقیح مصنوعی از اجنبیه کنند که برخی می گویند حرام است می شود حرام مضاعف. در این جا نمی گوییم این ها اضطراب دارند و فرض بر این است که این ها حاجت دارند ولی این طور هم نیست که بگوییم اضطراب است بگوییم حفظ خانواده خوب است و به طلاق نیاانجامد ولی همه حکم های غیر الزامی است ولی اگر این حرف را پذیرفتیم نمی توانیم بگوییم که این ها می توانند به پزشک مراجعه کنند و

خودشان را درمان کنند یا تلقیح کنند. اما ایشان این ها را می گوید بعد می گوید مگر این که گفته شود چه کسی گفته ما لا اقتضاء فیه مزاحمت نمی کند با ما فیه الاقتضاء «ان قضیة اعتبار دلیل الغير الالزامی» الا ان یقال که مقتضای اعتبار دلیل غیر الزامی این است که آن هم از اقتضا باشد یعنی آن هم بگوییم فیه الاقتضاء اگر این را گفتیم فیزاحم به ما یقتضی الالزام قهرا می شوند متزاحمین یعنی مزاحمت می شود به غیر الزامی آن چه اقتضای الزام می کند یعنی غیر الزامی می شود مزاحم الزامی و جالب این است که یحکم فعلا بغیر الالزامی به خاطر این که کفایت می کند عدم تمامیت علت الزامی در حکم به غیر الزامی چون غیر الزامی دلیل نمی خواهد ولی الزامی دلیل می خواهد همین که این ها متزاحمین بشوند و هیچ کدام بر دیگری غلبه نکند قضیه به نفع غیر الزامی تمام می شود. من عقیده ام این است که بسیاری از بزرگانی که بر کفایه حاشیه زده اند به این مطلب توجه کافی نداشته اند. آن چه مسلم است به دلیل الا ان یقال آخوند می خواهد خلاف حرف قبلش را بزند و می خواهد بگوید که غیر الزام هم می تواند مزاحم بشود با الزام حتی مقدم بشود اما این را چطور از دل این عبارت بیرون بیاوریم؟ در این جا آقای حکیم اولاً ما لا اقتضاء فیه را فقط برده در اباحه بر خلاف ما که بردیم در مستحب و حرام اما ایشان برده در اباحه این در ذهنشان بوده که مستحب و مکروه را نمی توانیم بگوییم لا اقتضاء فیه و فقط را می توانیم بگوییم لا اقتضاء فیه بعد در پاسخ به این سؤال که چطور آقای آخوند می خواهد ما لا اقتضاء فیه را فیه الاقتضاء کند؟ اینطور می گوید: اباحه بالاخره دلیل دارد مثلاً این که آب مباح است دلیل دارد و آن دلیل زبان دارد و حکم می کند به لا اقتضاء یعنی اقتضاء می کند که لا اقتضاء باشد و آقای آخوند که می گوید مگر اینکه بگوییم غیر الزامی که لا اقتضاء فیه به اعتبار دلیل غیر الزامی بگوییم عن اقتضاء یعنی اقتضای مساوی بودن پس می شود اقتضاء از آن طرف هم اقتضای وجوب یا حرمت داریم. این توضیحی است که آقای حکیم داده است ولی بگذارید با این عبارت طوری دیگر رفتار کنیم و می خواهد آن حرف ها را رد کند.